

HOMAN C/O RFSL
BOX 45090
10430 STOCKHOLM SWEDEN

هومان

سال اول، شماره ۲، مهر ماه ۱۳۷۰



کارتل غیرهمجنسگرایی

هر جامعه‌ای مواضع و شیوه برخورد با همجنسگرایان را از گذشته خود به ارث برده است. در دوران گذشته همجنسگرایان را زنده‌بگور میکردند و یا بیشتر آنها را آتش میزدند. حاکمان گذشته حتی دستور از بین بردن مدارک این آدم‌سوزیها را صادر میکردند تا مبادا اثری هرچند جزئی از وجود همجنسگرایی در جامعه دیده شود. قضاوت‌های امروز مردم و جامعه ما ریشه در همان آدم‌سوزیها دارد. در جامعه ما عشق و عاطفه و احساس تنها زمانی قانونی، قابل قبول و محترم و رمانتیک است که بین دو جنس مخالف برقرار شود و پس، نه زمانی که بین دو جنس موافق برقرار شود. کارتلت غیر همجنسگرایی.

وجود عینی ما در جامعه، حجتی بر این مدعاست که مردی میتواند عاشق مرد دیگری شود و نیازهای روحی، روانی، عاطفی و جنسی خود را با او ارضا کند. دو زن میتوانند با یکدیگر پیوند عشق و دوستی برقرار کرده، با هم زندگی کنند و به مرد بالاسر احتیاجی نداشته باشند. یک مرد لازم نیست در رقابت با مردان دیگر باشد و حواسش را شش‌دانگ جمع کند که مبادا به مردی‌اش خللی وارد شود، اما متحقق شدن همه اینها از طرف بسیاری از قشریون مذهبی و غیر مذهبی که در همه لایه‌های اجتماعی یافته میشوند، بعنوان تهدیدی بر علیه جامعه "طبیعی و سالم" و اخلاق آن جامعه تلقی میشود. تهدیدی بر علیه کارتلت غیرهمجنسگرایان و مردسالاری. بقیه در صفحه ۲

در این شماره میخوانید :

— نامه يك دوست

— پتر ایلچ چایکوفسکی

— اخبار و رویدادها ص

— گزارشی از هفته آزادی در سوئد

— گزارشی از جشن هومان در سوئد

— شعر

Persisk-talande?
Homo- eller bisexual?
Kvinna, man?
HOMAN
är till för dig!
c/o RFSL Stockholm, Box 45090,
104 30 Stockholm
Ekonomiska bidrag: Konto 305791842
(Handelsbanken)

کمکهای مالی و حق عضویت خود را به شماره حساب ۳۰۵۷۹۱۸۴۲ HANDELSBANKEN واریز کنید
STOCKHOLM

دنباله کارتل غیرهمجنسگرایی

در بسیاری از زندگینامه‌های بزرگان میخوانیم که فلان نویسنده و یا کاشف، در فلان سال با فلان شخص ازدواج کرد و این تعداد بچه داشت - عبارتی غیرهمجنسگرا بود. اما اگر همین شخص همجنسگرا بوده باشد از گفتن و نوشتن این موضوع خودداری میشود. "نباید از این لولو اسمی برد، چرا که به تبلیغ آن کمک میشود و به اخلاق اجتماع ضربه وارد میشود." در این مورد نمونه‌ها، بخصوص در ایران خودمان فراوان است. جامعه ما متأسفانه تا حدود زیادی موفق شده که حتی خود همجنسگرایان را به قبول شایعه‌ها و افسانه‌های موهوم در مورد همجنسگرایی وادارد. بسیاری از ماها با همان نرم‌ها و قضاوت‌های جامعه به مصاف احساس و عواطف درونی خود میرویم، و آنها را سرکوب میکنیم. یک سرباز آمریکایی میگوید: وقتی که دو مرد ویتنامی را کشتم جایزه گرفتم، اما وقتی با مردی نرد عشق باختم، زندانی شدم.

جامعه ما به این مسئله توجه نمی‌کند که انسانها به عشق، محبت و گرمی و آرامش درونی نیازمندند. افراد اجتماع خارج از احساس، عواطف، نیازهای درونی، رنگپوست و شکل و قیافه، بعنوان افراد مساوی الحقوق جامعه از حقوق مساوی از جمله حق امنیت و احترام به هویت، برخوردارند. چگونه میشود که از همجنسگرایان خواست که به وظایف اجتماعی خود عمل کرده، مسئولیت اجتماعی بپذیرند، اما بعنوان شهروند، حقوق و آرزوهای آنان را سرکوب کرد. اخلاق اجتماع ما چگونه اخلاقی است که احترام به آن و پابرجائی آن به قیمت سرکوب احساس و عواطف بخشی از افراد همان اجتماع یعنی ما همجنسگرایان تمام میشود. آیا انسانها باید در خدمت اخلاق باشند یا اخلاق در خدمت انسان؟

از افراد زیادی شنیده میشود که: "من شخما هیچ همجنسگرایی را نمی‌شناسم." باید گفت که این افراد اشتباه میکنند. عده ما بیشتر از آن است که خیلی‌ها فکر میکنند. اما متأسفانه همه ما به آن شناخت درست از هویت و حقوق خود نرسیده‌ایم و هنوز در چنبر خرافات گرفتاریم، از آن روآمادگی اختیار زندگی علنی همجنسگرایی را نداریم. اما اینکه ما کجا هستیم، من همجنسگرا در همه جا هستم. شاید من برادر شمایم و شاید خواهر شما، من شاید همان پسری باشم که در خیابان روزنامه میفروشد و یا همان دختری که در پشت پیشخوان مغازه محله شما کار میکند. من شاید عموی شما باشم و یا مادر بزرگ شما، معلم فیزیک شما و یا شاید رفیق هم‌زمانی شما باشم و شاید..... اینکه همجنسگرایان اطراف شما جراثم معرفی خود را ندارند، قبل از هر چیز به شیوه برخورد و قضاوت شما برمیگردد که تا چه اندازه از آن جامعه "طبیعی" و اخلاق آن دفاع میکنید. اینکه تا چه اندازه به انسان و احساس او ارزش و احترام قائلید. کیم فریله مسئول اتحادیه همجنسگرایان نروژی میگوید: "من آرزوی بزرگی دارم، و آن اینکه همه همجنسگرایان بیکباره از فرق سر تا نوک پا به رنگ سبز درآیند. آنوقت ما این رنگ روشن را هم در اتحادیه سراسری کارگران هم در اتحادیه کارفرمایان، در دانشکده‌ها،

مدرسه عالی تجارت، مجلس ملی و بسیار بسیار جاهای دیگر می دیدیم."

فشار و خفقان فرهنگی، ترس و واهمه، ناآگاهی و کم‌سوادی و بسیاری عوامل دیگر دست‌بدست هم داده ما در /نظار دیگران ناپیدا میکند.

یکی از مؤثرترین راههای فشار و سرکوب انسان این است که احساس او را ناسالم و بعنوان نوعی بیماری معرفی کنیم. آنچه که جامعه تاب تحمل آنرا ندارد، بعنوان پدیده غیرطبیعی تلقی میشود. ما در جامعه‌ای زندگی میکنیم که تنها برای احساسات غیر همجنسگرایان تبلیغ میکند و آنها را ارج منهد. در این جامعه به ما اجازه نفس کشیدن داده نمی‌شود. (منظور تنها داخل کشور نیست، بلکه منظور ما کل مجموعه‌ای است که ملت ایران را تشکیل میدهد.)

در مورد اینکه چرا شخص همجنسگرا میشود، دلائل و تئوریهای زیادی گفته و نوشته شده‌اند، از جمله محیط رشد، ژن، تصادف، عوامل روانی و اغلب همجنسگرایان نسبت به این تئوریهایی تفاوتند. آنان بیشتر علاقه دارند بدانند که چرا نباید همجنسگرا بود. چرا نباید شخص مالک تن و روان خود باشد و آن در خدمت هر کسی که خود میخواهد، قرار دهد. و دیگر اینکه چرا هیچکس در این باره به تحقیق نمی‌پردازد که چطور میشود که شخصی نه به جنس موافق خود، بلکه به جنس مخالف خود تمایل پیدا میکند. ما همجنسگرایان بیشتر در پی این هستیم که چگونه و از چه راهی میشود بهتر و مناسبتر میتوان به برادران و خواهران همجنسگرای خود کمک کنیم تا هم از سرکوب احساس و هویت خود دست بردارند و هم به وظایف و حقوق اجتماعی خود آگاه شوند. گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران) با همین هدف و منظور تشکیل شده است. پس با توجه به آنچه گفته شد، در وهله اول این وظیفه خود همجنسگرایان است که خود را متشکل کرده و برای احقاق حقوق انسانی خود پیکار کنند. از طرف دیگر هر شخص آزاده و آزادیخواه باید به مبارزه ما یاری رساند. چرا که مبارزه ما

بقیه در صفحه ۴



دنباله کارتل غیر همجنسگرایی

جزئی از مبارزه در راه دمکراسی و حقوق بشر است. هر شخص آزاده و دمکراتی باید این ذهنیگری و قضاوت قدیمی را کنار بگذارد که گویا اطرافیان و نزدیکان او گویا همگی غیر هموسکسول هستند. باید با دوستان و اطرافیان خود صحبت کرد و به آنها توضیح داد که عشق و رابطه و دوستی بین دو انسان زیباست و فرقی نمی‌کند که این رابطه بین دو همجنسگرا برقرار شده یا بین دو غیر همجنسگرا. باید آنهایی که توانائی نوشتن دارند، با نشریه هومان همکاری کنند، و اگر کسی این توانائی را ندارد، بهر شیوه‌ای که خود بهتر میدانند، ما را یاری دهد. این گفته بمعنای تعیین تکلیف برای دیگران نیست بلکه اشاره به یک وظیفه انسانی است و بس. این یکی از رهای مبارزه با قضاوتها و برداشتهای نادرست جامعه، از ما همجنسگرایان و احساسات و نیازهای درونی ماست.

نادر

پنجاه تا همجنسگرا میشناسم

دو کشیش

دو کمونیست

و دو جاسوس

غیر ممکن است که اینها برای خود، انجمنی تشکیل دهند.

دینوس کریستیانوفوس — شاعر معاصر یونانی

همچون دیگر مبارزان به شما برادران عشق میورزم

هم من و هم مبارزان تعقیب می‌شویم

آنان برای من برای تن

آنان برای آزادی من برای عشق

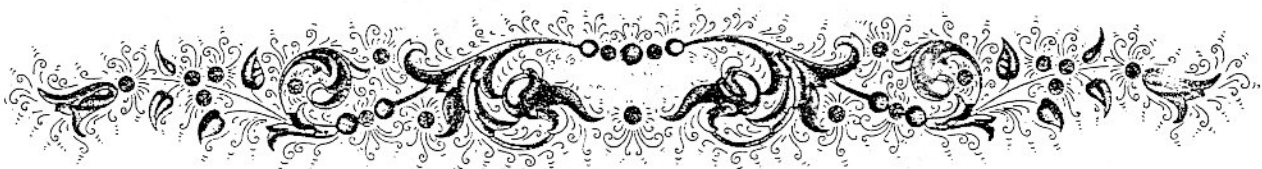
برای زندگی آسوده، بدون ترس و دغدغه

همچون مبارزان به شما برادران عشق میورزم

هرچند که آنان هم مرا تعقیب میکنند.

دینوس کریستیانوفوس — شاعر یونانی

(این دو شعر بصورت آزاد ترجمه شده‌اند.)



اخبار و رویدادها

ایران

گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران)، جلسه سالانه خود را در ماه دسامبر ۱۹۹۱ برگزار میکند. این جلسه دو ماه قبل از موعد پیش‌بینی شده در اساسنامه گروه، برگزار میشود. هفته گذشته هیئت مدیره گروه طی دعوتنامه‌ای، تاریخ و محل این جلسه را به اطلاع اعضا رساند. اولین جلسه هومان، نشست موسسان، هشت ماه پیش برگزار گردید و تنها همجنسگرایان ایرانی ساکن اسکان‌دیناوی در آن شرکت کردند، اما انتظار می‌رود که در نشست امسال، ایرانیان مقیم دیگر کشورهای اروپا نیز شرکت کنند.

اروپا

گروه‌های اروپائی عضو ایلگا (سازمان جهانی زنان و مردان همجنسگرا)، سال آینده کنفرانس منطقه‌ای خود را در برلین برگزار میکند. کنفرانس جهانی ایلگا برای سال میلادی ۱۹۹۲ در پاریس برگزار میشود.

استونی

در جمهوری جدیدالاستقلال استونی، سازمان زنان همجنسگرا رسماً اعلام موجودیت کرد. قرار است بزودی قانون ممنوعیت همجنسگرایی، که از دوره پیش از استقلال این جمهوری بجا مانده است، بزودی لغو شود.

یوگسلاوی

علیرغم جنگ و درگیریهای داخلی در یوگسلاوی، اینروزها مبارزه همجنسگرایان این کشور برای آزادی و حقوق اجتماعی خود شدت بیشتری گرفته است. در دسامبر ۱۹۹۰ اولین روزنامه همجنسگرایان بنام بچاپ رسید. اخیراً هم در پایتخت کرواسی، گروهی برای دفاع از منافع افراد هموسکسول اعلام موجودیت کرده است.

سازمان عفو بین‌الملل

سازمان عفو بین‌الملل در جلسه خود، در سپتامبر گذشته، در شهر یوکوهاما در ژاپن، تصمیم گرفت که از این ببعده، این سازمان برای آزادی زندانیان همجنسگرا، که بخاطر احساسات و تمایلات جنسی خود زندانی شده‌اند به اقداماتی، شبیه اقداماتی که برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی انجام میگیرد، دست بزند. به گفته بعضی ناظران این تصمیم سازمان عفو بین‌الملل راه را برای وارد کردن ماده یا تبصره‌ای مشخص در مورد آزادی و حقوق همجنسگرایان در اعلامیه حقوق بشر هموار میکند.

هلند

در ماه گذشته، شهر آمستردام رسماً تقاضای عضویت در سازمان ایلگا را به مسئولین این سازمان تحویل داد. باید گفت که شهرهای هاگ و روتردام هم اکنون عضو ایلگا هستند.

شعر

عشق خراسان

پیرم و آرزوی وصل جوانان دارم
 خانه ویران بود و حسرت مهمان دارم
 کاش قید پسران خواستمی پیش از وقت
 من که اصرار به آزادی نسوان دارم
 آفت جان بشر - عشق بود یا پیری
 چه کنم من؟ که هم این دارم و هم آن دارم
 هم چنان آهن از کوره بیرون آمده‌ام
 که بسر پتک و بزیر تنه سندان دارم
 نیست یک لحظه که از یاد تو فارغ باشم
 گرچه پیرم من و در حافظه نقصان دارم
 عقل با حافظه، در مرتبه و قدر یکیست
 لیک من حیرت از این عادت انسان دارم
 گرچه کس دم نزند هیچ زبی عقلی خویش
 از چه با ناز دهد شرح که نسیان دارم؟
 جرم از غیر و عقوبت متوجه بر من
 حال سیابه اشخاص پشیمان دارم
 همه یاران خراسان من، اهلند و ادیب
 بی سبب نیست بسر عشق خراسان دارم
 شعر بد گفتن و نسبت برفیقان دادن
 یادگاریست که از مردم تهران دارم *

ایرج میرزا

آهای تنهایی
 چه آشنائی تو
 ای نسیم همه لحظه‌های من
 و من که پستانهایت را مکیده‌ام
 دیروز
 امروز
 و فردا هم!؟
 و تو هر شب در بستر خواب
 یک مشت پر از رویاهایم را نشخوار میکنی
 و صجّه‌های آرزوئی معصوم در چنگال مهیب تو
 که به من میگوید شب بخیر
 و من
 که حوصله دفن استخوان را هم ندارم *
 نوید

فراز همه افلاك

لاله، جزء تاول خون از جگر خاك نبود
 قامت عمر بجزء پیچ و خم تارك نبود
 تا نسیم نفسی بال زند، خاموشیم
 حاجت سیلی باد و دم کولاك نبود
 دل به دریا زدگانیم، ز گرداب چه بیم؟
 وای اگر طاقت ما را دل بی‌باك نبود
 گوئیا خنجر خار است نهان در دل خاك،
 ورنه فریاد گل از حنجره چاك نبود
 غیرت عشق طلب، نام کجا، ننگ کجا؟
 غیر از این راز، فراز همه افلاك نبود
 شعله در جان من انداز و برافروز مرا
 عمر خود سوختگان جزء خس و خاشاك نبود
 چون حباب ار نفسی هست بکله باز و بمیر
 باخت آن دل که تپیده است و طربناك نبود
 شبنمی باش و دمی باش، گر آغوش گلی است
 آن حساب است بر این خاك، که در خاك نبود
 پرویز خائقی - برگرفته از "دنیای سخ
 شماره ۳۵ - آبان ۶۹



گزارشی از "هفته آزادی" همجنسگرایان در سوئد، ۱۱-۱۴ اگوست

با وجود آنکه سابقه مبارزه همجنسگرایان آلمانی از صدسال، یعنی يك قرن هم تجاوز میکند، اما بنظر میرسد

که در کسب پیروزی و نزدیک شدن به هدف، همجنسگرایان هلندی، اسکاندیناوی و بعضی از ایالات در آمریکا موفق تر بوده اند.

اما آنچه که مسلم است اینکه بشریت با جامعه‌ای که در آن خبری از تبعیض جنسی نباشد، فاصله‌ای طولانی دارد. بهمین سبب همجنسگرایان آگاه این را وظیفه خود میدانند که صفوف خود را مستحکم تر کرده و مصمم تر از هر زمانی برای دفاع از حقوق خویش حرکت کنند. در همین رابطه، سازمان اِراف اس ال (سازمان برابری جنسی در سوئد) که شهروندان زن و مرد همجنسگرا را در خود متشکل کرده، پانزده سال است که هر ساله در هفته اول ماه اگوست تحت عنوان هفته آزادی به انجام مراسمی میپردازد.

اراف اس ال امسال پانزدهمین "هفته آزادی" را برگزار کرد. در مراسم امسال برای اولین بار همجنسگرایان ایرانی عضو گروه هومان (شعبه سوئد) هم برنامه داشتند. مراسم امسال با سخنرانی مسئول اراف اس ال (شاخه استکهلم) در محل این سازمان که در قلب شهر استکهلم واقع شده، آغاز شد. از جمله مسائلی که سخنران در گفته‌های خود عنوان کرد این بود که هفته آزادی امسال با انتخابات پارلمان سوئد مصادف شده و ما باید از این موضوع استفاده کرده و به احزاب سیاسی برای طرح بیشتر مسائل همجنسگرایان و مشکلاتی که ما با آنها دست بگریبانیم، فشار بیشتری وارد آوریم. شاید نتیجه همین سیاست سنجیده بود که عده‌ای از احزاب سیاسی سوئد از جمله احزاب لیبرال مردم، سوسیال دمکرات، حزب چپ و حزب دهقانان، در لیست نامزدهای نمایندگان خود برای انتخابات مجلس و یا شهرداریها، نام يك یا چند همجنسگرای علنی را هم گنجانده بودند. سخنران افزود که در برنامه‌های این هفته باید اولویت را به جلسات بحثهای سیاسی و میتینگها داد و بعد از آن مراسم فرهنگی و جشنها.

در مراسم امسال بجز برنامه‌هایی که سازمان اراف اس ال اجرا کرد، گروههای مختلف وابسته به سازمان مثل همجنسگرایان عضو حزب محافظه‌کار، لیبرال مردم، سوسیال دمکرات، مسیحیان همجنسگرا و همینطور گروه مبتلایان به ویروس "هيو" هم مراسمی اجرا کردند. مهمانان امسال در این هفته، گروه هومان (سوئد) و همجنسگرایان شوروی بودند که بترتیب يك شب ایرانی و يك شب روسی برگزار کردند. برنامه‌های هفته آزادی امسال بسیار متنوع و جالب بودند: بحثهای داغ با نمایندگان احزاب سیاسی، مناظره وکلای همجنسگرا با این نمایندگان، شبهای شعر و موسیقی، بحث با متخصصان امور جنسی، جلسات بحث در مورد هویت همجنسگرایان در جامعه، جشنهای مختلف، پیک نیک و گردهمائی سیاسی.

روز یکشنبه ۹۱/۸/۱۱ (آخرین روز مراسم) جمعیت وسیعی از زنان و مردان همجنسگرا، طبق مراسم هر ساله، در کلیسایی در محله قدیمی شهر تجمع کرده و به انجام مراسم مذهبی پرداختند. پس از آن گروه مسیحیان همجنسگرا که شاخه‌ای از سازمان اراف اس ال میباشد، جمعیت را به صرف چای و قهوه دعوت کرد.

دنباله گزارشی از هفته آزادی —

باید گفت که هفته آزادی امسال بسیار پربار بود. روزنامه‌های سراسری و پرتیراژ سوئد به درج مقاله‌ها، اخبار و حرکات همجنسگرایان پرداختند. رادیو و تلویزیون سوئد هم در اخبار خود از جلسات بحث با نمایندگان احزاب سیاسی، اخبار و تصاویری پخش کردند. از دیگر دستاوردهای هفته امسال این بود که عده‌ای همجنسگرا که در احزاب مختلف پست‌های مهمی دارند و تاکنون احساس خود را پنهان کرده بودند، جرات این را یافتند که از هویت جنسی خویش پرده بردارند، بدون اینکه خطری آنها را تهدید کند. علاوه بر آن چیزی که در مراسم امسال محسوس بود، شرکت غیرهمجنسگرایان در برنامه‌های مختلف بود. در پاسخ سئوالم از يك خانم غیر-همجنسگرا که چرا و با چه انگیزه‌ای در این مراسم شرکت کرده‌ای، چنین جواب داد: "من متاهل هستم و بچه دارم، اما دوستان همجنسگرا هم دارم. شرکت من در این مراسم هم برای درک بهتر دوستان همجنسگرایم میباشد و هم برای این است که فکر میکنم که باید دیواری که همجنسگرایان را از غیرهمجنسگرایان جدا میکند مثل دیوار برلین باید از بین برده شود. من میخواهم در ساختن پلی بین همجنسگرایان و غیرهمجنسگرایان مشارکت کرده باشم و این وظیفه هر انسان لیبرال است."

" به سراغم اگر که می‌آیی

نرم و آهسته بیا

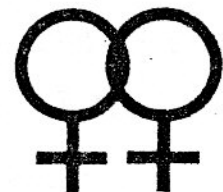
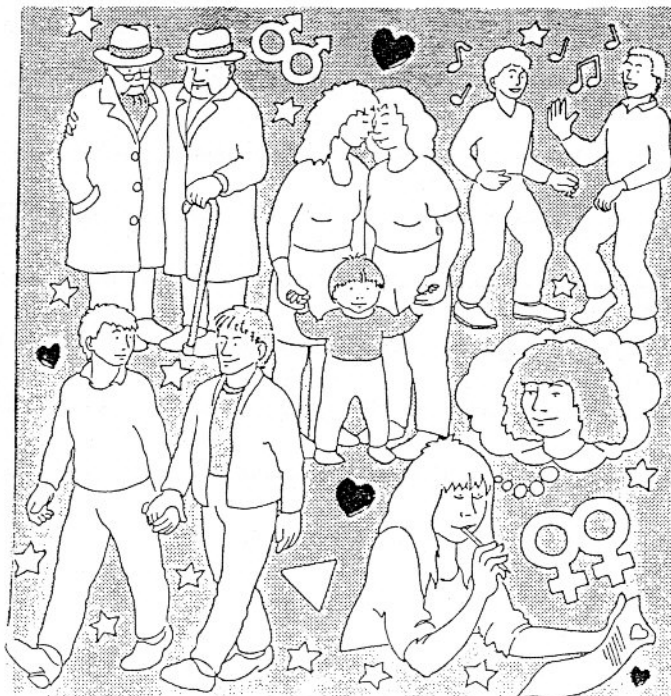
میاد که ترک بردارد

چین نازک تنهائی من

به سراغم اگر که می‌آیی

با خود چراغی برایم بیاور

تا با آن به از دحام سخت کوچه بنگرم "



جشن ایرانیان در "هفته آزادی"

— روز دوشنبه ۹۱/۸/۵ در سالنی در طبقه دوم ساختمان بزرگ ار اف اس ال، صدای موسیقی ایرانی طنین انداخته است و بوی غذای ایرانی، قیمه، و قبل از همه بوی فضایی ایرانی بمشام میرسد.

— گروه هومان (شاخه سوئد) یکی از برنامه‌های هفته آزادی را بخود اختصاص داده بود. جمعیتی حدود ۵۰-۴۰ نفر زن و مرد ایرانی و غیر ایرانی دور هم جمع شده بودند. روی میزی که جنب درب ورودی قرار داده شده بود، دختری سبزه‌رو و بشاش پشت آن نشسته، روی میز شماره یک و دو نشریه هومان و یک معرفی نامه در باره گروه بزبان سوئدی قرار داده بود. این دختر شرقی با خنده‌ها و خوش‌وبش کردن‌هایش گویی میخواست محقر بودن بساط میز را پنهان کند.

ضمن صرف غذا متوجه میشوم که مینا اسدی شاعره ایرانی هم در جشن حضور دارد. از خودم میپرسم که او اینجا چکار میکند؟ او که همجنس‌گرا نیست. حس میکنم که تمام عقده‌های درونی‌ام سرباز کرده‌اند. بعد از کلی با خود کلنجار رفتن از او درخواست میکنم که چند دقیقه‌ای با هم حرف بزنیم، میپذیرد. وقتی که در خارج از سالن جشن روبرویش می‌ایستم، انگار که کلمات در ذهنم از هم سبقت میگیرند.

نظامی، گنجه خالی کن، سخن را نقد شروان کن
که جزء شاهنشاه عادل خریداری نمی‌یابم

اما او که گویا ذهن مرا پیشاپیش خوانده، میگوید: "من برای حمایت و دفاع از شما و گروه شما به اینجا آمده‌ام." ولی منظور من نه شخص مینا اسدی، بلکه همه روشنفکران ایران و همه آنانی است که چپ و راست در فواید حقوق بشر نسخه می‌پیچند. اما حاضر نیستند این حقوق بشر ادعائی خود را بشکافند تا همه بدانند که درون آن چیست. چرا که وقتی از ما همجنس‌گرایان ایران صحبت میشود، با سکوت زجرآور خود، بوی حقوق بشرشان مشام همه را می‌آزارد.

حدیث آرزومندی بصد دفتر نمی‌گنجد
چگونه شرح مشتاقی بیک طومار بنویسم؟ (نظامی گنجوی)

معصومانه می‌خواهم با او (مینا) در خصوص وظیفه روشنفکران، در قبال این همه ظلمی که در حق ما میشود و بخصوص ظلمی که در جامعه مردسالار ایران در حق زنان همجنس‌گرای ایرانی میشود، حرف بزنم، از فرهنگ ایرانی از کشور نظامی، حافظ، سعدی، خیام، که اینهمه از انسان و عشق و احساس او میگویند، از آرزوها و تلاش انسان اسیر دردها و غوطه‌ور در محرومیتها و محدودیت‌های اجتماعی، از آزادی، عدالت، از زندگی شایسته بشری، از اما بزودی درمی‌یابم که او بمقدار زیادی در این خصوص با من همعقیده است. او هم از ناآگاهیها و ظلمها مینالد. حتی از برخوردش با کسانی برایم میگوید که خود را روشنفکر میدانند اما هنوز که هنوز است ریشه‌های اندیشه‌های عهد عتیق در دهلیز ذهنشان باقی است و تنها پیراهنی برنگ روز بر آن ریشه‌های پوسیده آویخته‌اند: روشنفکر.

گوئی باز ذهنم را میخواند و منتظر سئوال نمی‌شود، میگوید: "من آنجایم که مردم هستند، فرقی نمی‌کند

دنباله جشن ایرانیان در ۰۰۰۰

همجنسگرا یا غیر همجنسگرا ۰"

آیا او با این حرفها میخواهد بدفاع از خود برخیزد و یا قصد تبرئه قشر روشنفکر ایران را دارد؟ پرواضح است که او سخنگو و یا مسئول هیچکدام از گروههای روشنفکری نیست ۰ پس گمان نمی‌رود که او در پی دفاع از کسی بجز ۰ خویشتن باشد ۰

سعی یک سوئدی در همان محل جشن آشنا میشوم ۰ موبور و سفید چهره که فارسی را خوب می‌فهمد و خوب تلفظ میکند ۰ بعدها که با هم آشنا میشویم، متوجه میشوم که سوئدی است ۰ ده سال است که فارسی میدانند، مولوی را خوانده ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ولی تاکید میکند که: "من سوئدی هستم و تعارف نمی‌کنم ۰"

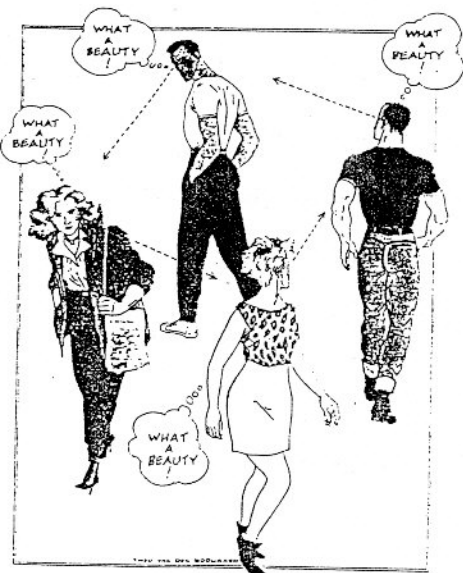
— و فیروز صدارت، گزارشگر رادیو پژواک (بخش فارسی رادیو سوئد) که برای برنامه رادیوئی فردا، با چند تن از شرکت‌کنندگان مصاحبه میکند ۰

— این جشن با همه نقائصی که داشت اما جالب بود و قبل از هرچیز لازم ۰

— و روز بعد که به اتفاق دوستم در جمع عده‌ای از ایرانیان میشنوم که عده‌ای برای شوخی و مسخره (به نظر ایشان) به‌همدیگر می‌گویند: تو هم هومانی هستی؟
دست دوستم را میگیرم و میگویم:

" برویم
سخنی باید گفت
جام، یا بستر، یا تنهایی، یا خواب
برویم ۰" (فروغ فرخزاد)

نادر



" آیا زمان آن نرسیده است

که این دریاچه باز شود باز باز باز

که آسمان ببارد

و مرد، بر جنازه مرد خویش

زاری‌کنان نماز گذارد؟ "

فروغ

مبارز حقوق بشر • راستی؟

اینروزها وقتی با افرادی که خود را روشنفکر و تحصیلکرده میدانند، در مورد همجنسگرایی صحبت میشود، یا موضوع را جدی نمی‌گیرند یا با خنده میگویند که "شما هم بروید و برای حقوق خود مبارزه کنید." آنچه که مسلم است این است که همجنسگرایان ایران برای آزادی خود راهی طولانی در پیش دارند، و باید در شرایط سخت و نابرابری مبارزه خود را به پیش برند. ما به این امر نیک واقفیم، اما در اینجا صحبت از کل جامعه ایران نیست، بلکه صحبت از قشری است که خود را آگاه، پیشرو و روشنفکر میدانند، همان قشری که خود از عدم درک شدن توسط مردم و جامعه خود رنج میبرد. واقعیت این است که درصد افراد روشنفکر و آگاه در بین هموطنان خارج از کشور بیشتر از درصد این افراد در جامعه ایران است بنابراین جا دارد که از آنها توقع بیشتری داشته باشیم. از طرف دیگر این افراد هر روز و هر ساعت در تماس با فرهنگ دیگری بجز فرهنگ سرزمین مادری خویش هستند و این باید قاعدتا به پالایش قضاوت‌های منفی و عجولانه و همینطور ذهنیگریها منجر شود. اما واقعیتها تا حدود زیادی به عکس قضیه دلالت دارند. همجنسگرایان در خارج از کشور هم حق استقلال و تعیین سرنوشت خود ندارند، حق انتخاب راه و روش زندگی خود را ندارند. فردیت آنها برسمیت شناخته نمی‌شود. در اینجا هم آنها مجبورند که احساسات خود را پنهان کنند، دروغ بگویند و

ترجمه به مبارزه فراخواندن ما در بین هموطنان خارج از کشور، هموطنانی که خود از تعصب، خرافات، جهل، عقب ماندگی و دیکتاتوری گریزان شده‌اند و رنج غربت را بر خود هموار کرده‌اند، چه میتواند باشد؟ آیا چیزی جز این است که ایرانیان خارج از کشور خود دیکتاتورند و تاب تحمل دگر اندیشه‌ها و دگر احساسات را ندارند؟

کسانی که خود را روشنفکر، آزادیخواه و طرفدار حقوق بشر میدانند، باید به تعمق در اینبار بنشینند، باید مواضع خود را صریح و علنی اعلام کنند. آنها باید همجنسگرایان را در مبارزه برای احقاق حقوق خود یاری دهند. مبارزه همجنسگرایان برای برابری جنسی، بخشی از مبارزه بر علیه فرهنگ مردسالاری، و بالطبع بخشی از مبارزه در راه حقوق بشر است. ناگفته نماند که جنبش آزادی همجنسگرایان ایران، روی دیگر سکه جنبش ترقیخواه زنان ایران بر علیه مردسالاری است. پیروزی جنبش زنان، خود یک پیروزی برای جنبش همجنسگرایان است و بالعکس. چرا که به تجربه ثابت شده که در هر جامعه‌ای، به عقب راندن مردسالاری حتی یک قدم، بهمان اندازه به آزادی این دو جنبش برابری جنسی و حقوقی منجر شده است.

ما نمی‌توانیم این دلیل ساده و کهنه را از جنبش خواهان دمکراسی و حقوق بشر بپذیریم که "مردم ما آمادگی طرح اینگونه مسائل را ندارند" العجبا، خود را دمکرات و طرفدار حقوق بشر میدانند، برای آزادی و حقوق فردی مردم خود مبارزه میکند، اما همین مردم را لایق این نمی‌داند که همه حقایق را به آنها بگوید. حاکم نیست حقوق بشر خود را برای مردم بشکافد و بگوید که حقوق بشر تنها دو واژه "حقوق" و "بشر" نیست بلکه هزاران راز بگو و مگو در آن نهفته است. حاکم نیست بگوید که حقوق انسان را باید به کسی داد که خود را انسان میدانند و لیاقت آن را دارد،

دنباله مبارز حقوق بشر • راستی؟

و حاضر است حقوق انسانی و فردی دیگران را رعایت کنند • باید که تلخی حقیقت را همچون تلخی يك دارو برای مداوای خرافات و دیکتاتوری تحمل کرد و گرنه نمیتوان خود را طرفدار حقوق بشر و شایسته آن دانست • چرا باید برای آزادی دیگران در انتخاب عقیده و یا لباس و پوشاک مبارزه کرد، اما از همجنسگرایان خواسته میشود که احساسات و تمایلات انسانی خویش را پنهان کنند و هویت جنسی خویش را انکار کنند؟ چیزی که در تکامل شخصیت و هویت اجتماعی، احساس مسئولیت و ترقی فرد همجنسگرا تاثیری انکارناپذیر دارد • غیر همجنسگرایان که از ما میخواهند رژیم جنسی بگیریم، آیا حاضرند خود در نزدیکی و رابطه با جنس مخالف رژیم بگیرند و بعد این نسخه را برای ما بنویسند؟

ایرانی آزاده خارج از کشور نباید بسادگی از کنار سرکوب روانی و اجتماعی همجنسگرایان بگذرد • در این رابطه وظیفه روشنفکران، مطبوعات و گروههای سیاسی و اجتماعی بسی سنگینتر است • آنها باید بوظیفه خود عمل کنند و با توجه به آنچه گفته شد، اگر نتوان و نخواست که امروز به این مسئله پرداخت، چگونه میتوان فردا روزی بطرح مسئله در جامعه ایران پرداخت؟ بنظر ما ایرانیان خارج از کشور آمادگی اینرا دارند که در مطبوعات فارسی زبان خارج از کشور، در رابطه با مفاهیم و احساسات عمیق، پیچیده و هزارتوی انسانها، در رابطه با همجنسگرایی و کلا مسائل جنسی مطالبی درج شود • البته همه اینها از جمله مسائل خصوصی افراد است و هیچکس حق ندارد در اتاق خواب دیگری سرک بکشد که ببیند در آنجا چه میگذرد، اما کیست که نداند که لایه‌ای به ضخامت هزاران سال خرافات و برداشتهای غلط بدور این مسائل در ذهن ما ایرانیان تنیده و ما احتیاج به يك خانه تکانی درست داریم بهمین خاطر وظیفه روشنفکران، مطبوعات و گروهها و انجمنهای سیاسی، فرهنگی و هنری، کف وظیفه روشنگری را برای خود قائلند، از وظیفه دیگران بسی سنگینتر است •

" پیکر من مرگ را از خویش میراند •

سرگذشت من به زهر لحظه‌های تلخ آلوده است •

من به هر فرصت که یابم بر تومی تازم •

شادیات را با عذاب آلوده می‌سازم •

با خیالت می‌دهم پیوند تصویری

که قرارت را کند در رنگ خود نابود •

درد را با لذت آمیزد •

در تپش‌هایت فرو ریزد • "

(سهراب سپهری)



aktaren Ray i skeppstolen. London 1957.

دنباله مبارز حقوق بشر • راستی؟

و حاضر است حقوق انسانی و فردی دیگران را رعایت کنند • باید که تلخی حقیقت را همچون تلخی يك دارو برای مداوای خرافات و دیکتاتوری تحمل کرد و گرنه نمیتوان خود را طرفدار حقوق بشر و شایسته آن دانست • چرا باید برای آزادی دیگران در انتخاب عقیده و یا لباس و پوشاک مبارزه کرد، اما از همجنسگرایان خواسته میشود که احساسات و تمایلات انسانی خویش را پنهان کنند و هویت جنسی خویش را انکار کنند؟ چیزی که در تکامل شخصیت و هویت اجتماعی، احساس مسئولیت و ترقی فرد همجنسگرا تاثیری انکارناپذیر دارد • غیر همجنسگرایان که از ما میخواهند رژیم جنسی بگیریم، آیا حاضرند خود در نزدیکی و رابطه با جنس مخالف رژیم بگیرند و بعد این نسخه را برای ما بنویسند؟

ایرانی آزاده خارج از کشور نباید بسادگی از کنار سرکوب روانی و اجتماعی همجنسگرایان بگذرد • در این رابطه وظیفه روشنفکران، مطبوعات و گروههای سیاسی و اجتماعی بسی سنگینتر است • آنها باید بوظیفه خود عمل کنند و با توجه به آنچه گفته شد، اگر نتوان و نخواست که امروز به این مسئله پرداخت، چگونه میتوان فردا روزی بطرح مسئله در جامعه ایران پرداخت؟ بنظر ما ایرانیان خارج از کشور آمادگی اینرا دارند که در مطبوعات فارسی زبان خارج از کشور، در رابطه با مفاهیم و احساسات عمیق، پیچیده و هزارتوی انسانها، در رابطه با همجنسگرایی و کلا مسائل جنسی مطالبی درج شود • البته همه اینها از جمله مسائل خصوصی افراد است و هیچکس حق ندارد در اتاق خواب دیگری سرک بکشد که ببیند در آنجا چه میگذرد، اما کیست که نداند که لایه‌ای به ضخامت هزاران سال خرافات و برداشتهای غلط بدور این مسائل در ذهن ما ایرانیان تنیده و ما احتیاج به يك خانه تکانی درست داریم بهمین خاطر وظیفه روشنفکران، مطبوعات و گروهها و انجمنهای سیاسی، فرهنگی و هنری، کف وظیفه روشنگری را برای خود قائلند، از وظیفه دیگران بسی سنگینتر است •

" پیکر من مرگ را از خویش میراند •

سرگذشت من به زهر لحظه‌های تلخ آلوده است •

من به هر فرصت که یابم بر تو می‌تازم •

شادیات را با عذاب آلوده می‌سازم •

با خیالت می‌دهم پیوند تصویری

که قرارت را کند در رنگ خود نابود •

درد را با لذت آمیزد •

در تپش‌هایت فرو ریزد • "

(سهراب سپهری)



aktaren Ray i skeppstolen. London 1957.

پتر ایلیچ چایکوفسکی

چایکوفسکی را همه میشناسند، و شاید کمتر کسی باشد که وقتی اسم او را میشنود، ذهنش، سمفونی شماره پنج و دریاچه قورا تداعی نکند. در باره موسیقی چایکوفسکی زیاد گفته و نوشته شده، لذا در این مقاله سعی برای این است که به گوشه‌هایی از زندگی خصوصی این هنرمند بزرگ اشاره شود و اینکه چرا میگویند که چایکوفسکی فردی افسرده، غمگین و عزلت طلب بود، و چرا رمز موفقیت او را در ترجمه دردهای درونی‌اش بزبان موسیقی میدانند؟ مادرش الکساندرا دارای پدری نیمه روسی و نیمه فرانسوی داشت، صدایش گرم و خوب پیانو میزد. بی شک او اثر مهمی بر زندگی هنرمند داشته است: "دست‌هایی همچون دست‌های او نه وجود داشته‌اند و نه هرگز وجود خواهند داشت." از یادداشتهای چایکوفسکی در باره مادرش است. پدرش در منطقه محل سکونت خود در نزدیکی مرز سیبری نسبتاً سرشناس بود و در سی و هشت سالگی با الکساندرا ازدواج کرد. این خانواده در ۱۸۴۰/۵/۵ صاحب دومین فرزند خود شد: پتر ایلیچ چایکوفسکی.

پتر ده ساله بود که تصمیم گرفت وکیل بشود و در همان سال برای گذراندن دوره دوساله آمادگی حقوق به اتفاق مادرش به پترزبورگ رفت. اما موقع برگشت مادرش، جدائی از مادر برای پتر آسان نبود. وقتی که مادرش سوار قطار شد، هیچکس نمی‌توانست این کودک حساس را آرام کند. او ناگهان دستش را کشید و پشت سر قطار شروع بدویدن کرد. تاثیر این جدائی بر پتر جوان آنچنان شدید بود که در اواخر عمر از آن بعنوان یکی از وحشتناکترین لحظات زندگی یاد کرد.

در پترزبورگ بود که به موسیقی نزدیکتر شد. بیش از همه، اپرای "یک زندگی برای تزار" اثر گلینکا، اثری که نقطه شروع موسیقی ملی روسیه گردید، بر او تاثیر گذاشت. او بعدها کارمند وزارت دادگستری شد اما سال ۸۶۱ سال چرخش در زندگی او محسوب میشود. او معاشرتها و زندگی کارمندی را رها و به تحصیل موسیقی پرداخت. "روایهای زمستان" اولین سمفونی اوست که آنرا بسال ۱۸۶۸ نوشت، هرچند که در آن زمان تجربه چندانی در آواز کار نداشت.

چایکوفسکی فردی غمگین، افسرده و گوشه‌گیر بود. خصوصیات و تمایلات درونی او در تضاد آشکار با شرایط اجتماعی و فرهنگی آن دوره بود. او تضادهای و کنش‌های حاد درونی داشت که هیچگاه از آنها فارغ نشد. "اورت هلم" که کتابی هم در باره چایکوفسکی نوشته است، میگوید: "شاید روانشناسی مدرن و بخصوص روانکاوی میتواند به او کمکی بکند." میگویند که چایکوفسکی پزشک خود شد و داروی نجات را در موسیقی یافت. ولی تبیین این موضوع همانقدر مشکل است که مثلاً بپذیریم که کافکا با نوشتن "سخ" و "نامه به پدر" توانست با کمک روانشناسی فروید، خود را مداوا کند. هرچند که تاثیر مسکن این تلاشها هم در مورد کافکا و هم در مورد چایکوفسکی غیر قابل انکار است. آنها در تنهایی خود غوطه میخوردند و تنهایی هم بقولی اتاق زایمان خلاقیتهاست. چایکوفسکی در جواب نامه خواهرش که چرا ازدواج نمی‌کند، مینویسد: "..... کوتاه سخن اینکه زندگی خانوادگی و ازدواج برای من غیر قابل تصور است. در اینجا او به احساسات درونی‌اش اجازه میدهد که هدایتش کنند، تسلیم آنها میشود و آنها را بازگو میکند. او در نامه‌ای به برادرش چنین مینویسد: "در این

بقیه در صف

دنباله مقاله چایکوفسکی

روزها من بتو و به خودم فکر کرده‌ام، به آینده‌ام، و نتیجه افکارم این تصمیم قطعی است که با هرکس باشد تن به ازدواج دهم. " سؤال این است که چرا چایکوفسکی به‌رقیمتی که شده میخواست ازدواج کند؟ امروز جواب دادن به این سؤال نباید چندان مشکل باشد: او تسلیم ارزشها و نرمهائی شد که هر کدام از آنها شاخه‌ای از درخت رویاها و احساسات او را سرمیبرید. نام رویاهای زمستان برای اولین سمفونی نباید نام بی‌مسمائی باشد. از خاطرات جالب چایکوفسکی این است که لئو تولستوی در کنار او نشسته و به موسیقی‌اش گوش میدهد که ناگهان اشکهای تولستوی سرازیر میشوند.

امروز بر همگان آشکار است (و آنها که نمیدانند، بدانند) که چایکوفسکی همجنسگرا بود و تابو بودن همجنسگرایی در آن دوره، او را مجبور به انجام کاری بر خلاف میل درونی‌اش کرد: ازدواج.

مهم این نیست که او کی و برای چه کسی این میل درونی خود را فاش ساخته است (چیزی که از یادداشتهای او، نامه‌هایش و بیوگرافی او که برادرش مودست در سال ۱۹۰۰ نوشت، کاملاً مشهود است) هرگاه که این احساس منشا درگیری و تضاد درونی او نبوده باشد، او با توجه به شرایط آن دوران احساس خود را " غیر طبیعی " میخواند و

ترس از " رسوا شدن " او را میرنجانند. " اینکه در سی و هفت سالگی با بی میلی غریزی نسبت به ازدواج، ناگهان، بی‌مقدمه و بدون عشق با زنی ازدواج میکنم، کار بسیار مشکلی است. و جدان من راحت است. من بدون

عشق ازدواج میکنم چرا که شرایط اینرا به من حکم میکند، و من توان رفتاری بر خلاف این شرایط را ندارم. " (از نامه چایکوفسکی به خواهرش) او در نامه دیگری به برادرش آنتول در باره ماه عسلی که هفت روز طول کشید

چنین مینویسد: " این غیر قابل تحمل و گذشت است که من بشکلی دور از چشمان زخم حرکتی ناشایست انجام دهم، اما من اینرا بوضوح برایش روشن کرده‌ام که او فقط میتواند به عشق برادرانه من نسبت به خودش

حساب کند. " در همین دوره است که او سمفونی چهارم خود را مینویسد و مدتی بعد دریاچه قورا.

زندگی خانوادگی برای او رنجی الیم گردید. در مسکو شبی از خانه بیرون میزند و در جای خلوتی، در آن شب سرد تا نیمه در گودال آبی وارد شده همانجا می‌ایستد. در برگشت به خانه میگوید که در آب افتاده است. این کار او

میتواند به قصد خودکشی صورت گرفته باشد، اما این فرضیه محتملتر است که او برای از پادراوردن آن تضاد

درونی که کلافه‌اش کرده بود، دست به چنین کاری زده باشد. زندگی خانوادگی او سه ماه بطول کشید و بعد از آن به پترزبورگ برگشت و دیگر دیداری بین او و زنش صورت نگرفت. او در سال ۱۸۹۳، به مرض وبا، همان مرضی که

مادرش را از او گرفت، دچار شد و در تاریخ سوم نوامبر همان سال درگذشت.

نادر

